

**The experience of marital distress in the perceptual world of women
Case study: Tohid clinic of Kermanshah**

Received: 23 - 6 - 2019

Accepted: 27 - 8 - 2019

Parisa Janjani	Ph.D. student in Psychology, Faculty of Social Sciences, Razi University, Kermanshah, Iran.
Khodamorad Momeni Kh.momeni@razi.ac.ir	Associate Professor, Department of Psychology, Faculty of Social Sciences, Razi University, Kermanshah, Iran. (Corresponding Author)
Nader Amiri	Assistant Professor, Department of Sociology, Faculty of Social Sciences, Razi University, Kermanshah, Iran.
Asieh Moradi	Assistant Professor, Department of Psychology, Faculty of Social Sciences, Razi University, Kermanshah, Iran.

Abstract

Marital life can be subject to various risks, the most severe of which is marital distress that leads to emotional separation and divorce. Although different and sometimes known researches have been done in this field, it seems that it is necessary to address this issue with other theoretical approaches. Therefore, the present study aimed to represent a picture of the living world of women who have experienced marital distress, relying on a phenomenological approach. The population of the study was included women with marital distress referred to Tohid Clinic in Kermanshah. The sampling was purposeful that, exploratory interviews conducted with 6 women, then, the main interview was carried out and the sampling was saturated with 16 people who did not have an obvious mental illness. Using the episodic interview and drawing on the phenomenological method in Giorgi-Wertes psychology, the perceptual world of women is depicted. 5 general structure (in-frame), including "Contradictory intention," "Mutual understanding of the living experience," "Emotional empathy," "Pre-marital couples' conceptions," and "Learned objectives " describes the experience of marital distress in the perceptual world of studied women. Thus, the present study results suggest that clinical therapists use these concepts in their counseling to inform couples in premarital counseling.

Key words: *living experience, perceptual world, phenomenology, marital distress*

citation

Janjani, P., Momeni, K.H., Amiri, N., & Moradi A. (2020). The experience of marital distress in the perceptual world of women; Case Study: Tohid Clinic of Kermanshah City. *Family Counseling and Psychotherapy*, 1, 173-196.

تجربه زیسته آشفته‌گی زناشویی در جهان ادراکی زنان مورد مطالعه: کلینیک توحید شهر کرمانشاه

پریرسا جانجانی	دانشجوی دکتری روانشناسی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران
خدا مراد مؤمنی Kh.momeni@razi.ac.ir	دانشیار گروه روانشناسی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران (نویسنده مسئول)
نادر امیری	استادیار گروه جامعه‌شناسی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران
آسیه مرادی	استادیار گروه روانشناسی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران

چکیده

زندگی زناشویی دستخوش مخاطرات گوناگونی است، حادث‌ترین این مخاطرات آشفته‌گی زناشویی است که منجر به جدایی هیجانی و طلاق می‌شود. هرچند پژوهش‌های متفاوت و بعضاً قابل‌طرحی در این زمینه صورت گرفته است ولی به نظر می‌رسد لازم است با رویکردهای تنوع‌گرا نیز به این موضوع پرداخته شود؛ بنابراین پژوهش حاضر با هدف ارائه تصویری از زیست جهان زنانی که آشفته‌گی زناشویی را تجربه کرده‌اند با تکیه بر رویکرد پدیدارشناسانه انجام شده است. جامعه پژوهش دربرگیرنده زنان با تجربه آشفته‌گی زناشویی مراجعه‌کننده به کلینیک توحید شهر کرمانشاه بوده است. نمونه‌گیری به صورت هدفمند بوده که نخست با ۶ نفر از زنان مصاحبه اکتشافی انجام شده، سپس با شمار ۱۶ نفر از آنان که خودشان یا همسرشان تجربه بیماری روانی آشکاری نداشتند، مصاحبه اصلی صورت گرفته و نمونه‌گیری به اشباع رسیده است. با استفاده از مصاحبه اپیزودیک و با تکیه بر روش پدیدارشناسی در روانشناسی جیورجی-ورتز جهان ادراکی زنان به تصویر کشیده شده است. پنج ساختار کلی (درون‌مایه) دربرگیرنده، "قصدمندی متعارض"، "درک متقابل تجربه زیسته"، "همدلی هیجانی"، "تصورات زوجین پیش از ازدواج" و "ابژه‌گی آموخته‌شده" توصیفی از تجربه آشفته‌گی زناشویی در جهان ادراکی زنان مورد مطالعه است. بنا بر نتایج مطالعه حاضر به درمانگران بالینی توصیه می‌شود از این مفاهیم در مشاوره‌های پیش از ازدواج به‌منظور آگاهی بیشتر زوجین بهره گیرند.

واژگان کلیدی: تجربه زیسته، جهان ادراکی، پدیدارشناسی، آشفته‌گی زناشویی

جانجانی، پریرسا؛ مؤمنی، خدا مراد؛ امیری، نادر و مرادی، آسیه. (۱۳۹۸). تجربه زیسته آشفته‌گی زناشویی

در جهان ادراکی زنان؛ مورد مطالعه: کلینیک توحید شهر کرمانشاه. مشاوره و روان‌درمانی خانواده، ۱، ۱۹۶-۱۷۳.

ارجاع

مقدمه

زندگی روانی-اجتماعی آدمیان با حضور عینی و ذهنی "دیگری"^۱ معنا و حتی امکان وجودی می‌یابد. این دیگری یا عام است (به معنای تعینات انتزاع شده زیستی- روانی - اجتماعی) و یا خاص است (به معنای شخص یا اشخاص معین). بدین گونه است که انسان و جهان ادراکی و روانی وی با " رابطه "^۲ امکان و معنا می‌یابد. یکی از بهترین دریچه‌های فهم شرایط روانی عمومی شده انسان‌های یک جماعت یا جامعه خاص، فهم نوع و چگونگی رابطه آن‌ها با دیگری است. در این بین، یکی از مشخص‌ترین و شاید بنا بر شعور عام، مهم‌ترین نوع رابطه با دیگری در رابطه جنسی^۳ و جنسیتی^۴ به‌طور اجتماعی تعریف شده، یعنی " ازدواج "^۵، نمود می‌یابد. بیهوده نیست که بگوییم تعریف اجتماعی چگونگی همسرگزینی و چگونگی شکل‌گیری و پیوستگی زن و مرد در قالب خانواده و البته چگونگی تعارض یا هماهنگی تعاریف زوجین مشخص از " رابطه جنسیتی "^۶، نقاط توازن یا بحران زندگی روانی در یک جامعه است. در ایران و به‌طور مشخص در شهر کرمانشاه، چندین سال است که هم شعور عام^۶ و هم حساسیت‌های اظهارشده مدیران جامعه، حکایت از بحران در خانواده و زندگی زناشویی دارد^۷. یکی از نقاط بحران در رابطه زناشویی، تجربه آشنفتگی زناشویی است. آشنفتگی زناشویی تحت عنوان احساس نارضایتی یکی از زوجین نسبت به رابطه زناشویی تعریف می‌شود؛ تعریف فوق از آشنفتگی رابطه، مستلزم نارضایتی حداقل یکی از زوجین است (Halford, 2001). زوجین آشفته در مقایسه با زوجین غیر آشفته، توافق کمتری در میزان اختلافاتشان دارند، رفتارهای منفی و پرخاشگرانه‌تر فیزیکی از خود نشان می‌دهند. آنان بیشتر تمایل دارند که درگیر مسائل خود و ردوبدل کردن گله و شکایت باشند (برنشتاین و برنشتاین، ۱۳۸۲). تجربه آشنفتگی زناشویی نقطه بحرانی در زندگی زوجین است و Gottman (1993) معتقد است اکثر زوجینی که از هم جدا می‌شوند و یا طلاق می‌گیرند، نخست یک دوره آشنفتگی در رابطه را تحمل و سپس به جدا شدن فکر می‌کنند. Birditt, Wan, Orbuch, Antonucci (2017) نیز معتقد هستند که طلاق پیامد شکل‌گیری یک دوره آشنفتگی زناشویی بین زوجین است. گاتمن و کریکاف (۱۹۸۹) نیز بر این باورند که آشنفتگی زناشویی نمود بیرونی و پاسخی به تعارضات حل‌نشده در روابط زناشویی است. اگر زوجین نتوانند تعارضات ایجادشده را حل کنند رابطه به

۱. the other

۲. relationship

۳. sexual

۴. gender

۵. marriage

۶. common sense

۷. حساسیت‌های اظهار شده متکی بر آمارهای رسمی طلاق و خشونت‌های خانگی است.

سمت شروع اختلافات زناشویی^۱ هدایت می‌شود و اگر مدت طولانی زوجین در این وضعیت بمانند، فرسودگی و تجربه احساس‌های عمیق ناخوشایند در رابطه زناشویی، زمینه‌ساز شکل‌گیری آشفتگی زناشویی است.

آمار طلاق به‌عنوان معتبرترین شاخص آشفتگی زناشویی (Halford, 2012)، بیانگر این است که زوج‌های فراوانی درجات متفاوتی از آشفتگی و عدم رضایت را تجربه می‌کنند (Bulanda, Brown, & Yamashita, 2016). طلاق^۲ طی دو دهه اخیر در سراسر جهان روندی صعودی را تجربه کرده است؛ طوری که این نرخ در آمریکا به ۵۱٪، سوئد ۴۸٪ و در کره جنوبی به ۴۷٪ رسیده است (Ferguson-Cain, 2015) و بر اساس آمارهای رسمی تاکنون منتشرشده، نرخ طلاق در ایران ۲۵٪ است که نسبت به گذشته سیری صعودی داشته است (سازمان ثبت‌احوال کشور، ۱۳۹۵). نتایج بررسی‌های استانی نیز حکایت از افزایش نرخ طلاق در استان کرمانشاه (۲/۶۴) نسبت به نرخ کشوری آن (۲/۲۶) در سال ۱۳۹۵ دارد (قلی‌پور، ۱۳۹۷).

آشفتگی زناشویی جزء پراسترس‌ترین و مختل‌کننده‌ترین مشکلات انسانی است که پیامدهای سنگینی برای فرد و خانواده او به همراه دارد (Jaremka, Glaser, Malarkey, & Kiecolt-Glaser, 2013). از پیامدهای فردی تجربه آشفتگی زناشویی می‌توان به نتایج برخی مطالعات استناد کرد که در ادامه به‌اختصار به برخی از نتایج این مطالعات اشاره خواهد شد.

آشفتگی زناشویی می‌تواند باعث شروع، تشدید و یا پیچیده‌تر شدن اختلالات روانی ازجمله افسردگی یا تسهیل بازگشت و عود اختلال (Tavares, & Aassve, 2013; Whisman, 2007)، اختلالات اضطرابی (Foran, Whisman, Beach, 2015) و تغییر در سیستم ایمنی بدن شود و فرد را با مشکلات جدی مواجه کند (Jaremka & etal, 2013). از دیگر تبعات تجربه آشفتگی زناشویی، اثرات منفی آن بر کودکان است. مشکلاتی ازجمله؛ تجربه ناسازگاری روان‌شناختی (Gürmen, & Rohner, 2014)، سلامت روان پایین‌تر (Lamela, & Figueiredo, 2016)، اختلالات رفتاری، اختلالات عاطفی، مشکلات در روابط اجتماعی و شکست تحصیلی (Amato, P. R., & Cheadle, 2008) از تأثیرات منفی آشفتگی زناشویی بر فرزندان است.

در راستای مطالعاتی که به بررسی پیامدهای آشفتگی زناشویی پرداخته‌اند، برخی مطالعات نیز به پیش-بینی‌کننده‌های آشفتگی زناشویی توجه داشته‌اند. نتایج مطالعات Ariplackal, & George (2015) حاکی از اهمیت نقش مقاومت نسبت به پذیرش نقش‌های زناشویی، فقدان شایستگی در انجام نقش‌های زناشویی و تفاوت‌های شخصیتی در آشفتگی زناشویی است. برخی مطالعات دیگر اختلالات روان‌پزشکی (South, Krueger, & Iacono, 2011)، عناصر شخصیتی (جوانمرد و قره‌گوزلو، ۲۰۱۳)، دخالت دیگران در زندگی زوج‌ها، اختلاف طبقاتی زوج‌ها، اختلاف عقاید زوج‌ها، اختلاف سنی زوج‌ها و اعتیاد (ابراهیم‌پور، راد و

۱. marital discord

۲. divorce

تقی پور، ۲۰۱۲)، کیفیت رابطه جنسی (Reid, Garos, & Carpenter, 2011؛ محمدی و همکاران، ۲۰۰۹)، خلق و خو، بلوغ فکری، روانی، مهارت‌های فردی، باورهای فردی، شیوه زندگی و ویژگی ظاهری را پیش فرض شکل‌گیری آشنفتگی زناشویی و طلاق مدنظر قرار داده‌اند (مقدم زاده و همکاران، ۱۳۹۷).

پیشینه‌های پژوهشی که در زمینه مسائل متفاوت خانواده از جمله، تعارضات زناشویی، اختلاف زناشویی، آشنفتگی زناشویی، علل و اثرات طلاق در کشور وجود دارد؛ عمدتاً با رویکرد اثباتی^۱ و کمی‌گرا صورت گرفته است. مطالعه حاضر ضمن ارج نهادن به مطالعات کمی در خصوص آشنفتگی زناشویی، بر این باور است که مسئله یا معضل تجربه‌ی آشنفتگی زناشویی و ابعاد آن باید از نقطه‌نظر زنان درگیر با آن و از رویکرد درونی نیز بررسی شود که بتواند درک واقع‌بینانه‌تری نسبت به مفهوم آشنفتگی زناشویی از جهان ادراکی^۲ زنان ایجاد کند و زوایای زیرین معنایی و ذهنی برخورد با این پدیدار را بهتر روشن سازد. در مجموع آنچه تاکنون ذکر شد، گرچه پژوهش‌های بسیاری درباره ابعاد این موضوع صورت گرفته است، ولی به نظر می‌رسد در کنار انواع پژوهش‌های "عینی گرایانه" و مبتنی بر شناسایی همبستگی‌های آماری عوامل، جای پژوهش‌های ژرفایی و به‌ویژه پژوهش‌هایی مبتنی بر "تجربه زیسته"^۳ و "جهان ادراکی"^۴ زوجین و به‌طور مشخص زنان، خالی است و در این پژوهش؛ با دغدغه چنان بحرانی در زندگی‌های زناشویی و تلقی آن به "آشنفتگی" در روابط زوجین، سعی بر آن است که با تمرکز بر "تجربه زیسته" زنان از منظری پدیدارشناسانه^۵ به جهان ادراکی آنان و به تبع آن به "فهم"^۶ آن آشنفتگی و بحران در رابطه نزدیک شویم، در واقع جهان ادراکی و درک سوژه کنشگر از آشنفتگی خود، مهم‌ترین دغدغه پژوهش حاضر است و این مطالعه با هدف پاسخ به سؤالات ذیل انجام شده است.

۱- تجربه آشنفتگی زناشویی در جهان ادراکی زنان چگونه است؟

۲- زنان ابعاد آشنفتگی زناشویی را در زندگی فردی و اجتماعی خود چگونه روایت می‌کنند؟

روش

پژوهش حاضر که به صورت کلی با رویکرد کیفی انجام شده است، مبانی نظری پدیدارشناسی و روش‌شناسی پدیدارشناسی را مدنظر قرار داده است. پدیدارشناسی به صورت ویژه، با تکیه بر مفروضات فلسفی آن مطالعه زیست جهان یا تجربه زیسته مردم است (Van manen, 2016). تجربه‌ی زیسته، آن جهانی

۱. positivism

۲. perceptual world

۳. experience lived

۴. Perceptual world

۵. phenomenologically

۶. comprehension

است که افراد به صورت مستقیم آن را تجربه می کنند و با واژگان خود شرح می دهند و راهنمای ما در فهم افراد دیگر و چیزهای معنی دار برای آن ها است (Van manen, 1997). با توجه به هدف توصیف تجربی زیسته آشفستگی زناشویی در این پژوهش، از میان دو رهیافت موجود در روش پدیدارشناسی (توصیفی-تفسیری)، رهیافت پدیدارشناسی توصیفی مدنظر قرار گرفته است و از آنجا که مطالعه حاضر در حیطه روانشناسی است؛ از روش پدیدارشناسی در روانشناسی جیورجی-ورتز در مرحله اجرا و تحلیل یافته ها بهره برده است. روش تحلیلی پدیدارشناسی در روانشناسی جیورجی-ورتز در ۵ مرحله به شرح ذیل است که به اختصار^۱ به آن ها اشاره خواهد شد.

گام اول: در نظر گرفتن نگرش ترانسدنتال پدیدارشناسی^۲ اولین گام روش پدیدارشناسی است (Giorgi, 2009). با این نگرش (ترانسدنتال) پدیدارشناسی، محقق دانش روزمره خود را با هدف ارائه نگاهی نو به داده ها در پرائنتر (اپوخه) قرار می دهد.

گام دوم: مطالعه کلی توصیف به منظور دستیابی به حس کلی^۳ از متن مصاحبه است که به واسطه آشنایی پژوهشگر با اطلاعات کسب شده و رونویسی کلمه به کلمه داده های خام مصاحبه انجام می گیرد (Anderson, 2010).

گام سوم: این مرحله تفکیک واحدها^۴ نام دارد. برآیند نهایی تحلیل پدیدارشناسی، تعیین معنا/معانی تجربه است (جیورجی، ۱۹۷۵).

گام چهارم: تبدیل واحدهای معنایی به عبارات توصیفی از طریق تقلیل داده ها یا تبدیل واحدهای معنایی به عبارات مهم روان شناختی^۶ نام دارد (Broome, 2011; Giorgi, 1975; Migel, 2009). این مرحله، قلب این روش تحلیلی را تشکیل داده (Giorgi, 1975) و از نظر Giorgi (1989)، دشوارترین مرحله است.

گام پنجم: توصیف نهایی از پدیده مورد مطالعه، تحت عنوان توصیف عام یا اساسی^۷ (Anderson, 2010; Koivisto, Janhonen, & Väisänen, 2002).

ون مانن برای اعتبارسنجی پژوهش های پدیدارشناسی شاخص های ۱- جهت دار بودن، ۲- قوی بودن، ۳- غنی بودن و ۴- عمیق بودن را ملاک قرار می دهد (Van manen, 1997) که در این مطالعه نیز برای امتیازبایی پژوهش، از شاخص های ون مانن استفاده شده است.

۱. جزئیات این روش در پایان نامه دکتری نویسنده اول مقاله در بخش مرجع دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه رازی در دسترس است.

۲. Transcendental phenomenological attitude

۳. Sense of the whole

۴. determination of parts

۵. transformation

۶. sensitive expressions psychologically

۷. general or Essential structure

ابزار پژوهش

مصاحبه مهم‌ترین تکنیک گردآوری داده‌ها برای مطالعات کیفی است که در این مطالعه با استفاده از مصاحبه اپیزودیک^۱ جهان ادراکی زنانی که تجربه آشننگی زناشویی داشتند، واکاوی شده است. مبنای این نوع مصاحبه بر این پیش‌فرض استوار است که تجارب افراد در یک حوزه معین به شکل دانش و روایتی- واقعه مدار و دانش معنایی ذخیره و یادآوری می‌شود. در مصاحبه اپیزودیک فرض می‌شود که تجربیات فرد موردبررسی در یک حوزه مشخص در قالب دانشی معناشناختی^۲ و روایی- اپیزودیک ذخیره و به هنگام لزوم یادآوری می‌شود.

شیوه اجرای پژوهش

جامعه پژوهش شامل زنان شهر کرمانشاه با تجربه آشننگی زناشویی بوده است که به کلینیک توحید مراجعه کرده‌اند. ملاک انتخاب این زنان بر ۲ معیار استوار بوده است. ۱- اظهارات کلامی خودشان از تجربه آشننگی در زندگی مشترک، طلاق عاطفی و تمایل به جدایی ۲- تشخیص پژوهشگر مبنی بر اینکه مشکلات در رابطه زناشویی از حد سطحی تر آن شامل تعارضات و اختلاف زناشویی عبور کرده است و این زنان تجربه عمیق‌تری از آشننگی و پریشانی در رابطه زناشویی داشته‌اند. از آنجاکه هر نوع بیماری روانی خود آشننگی ذهنی را به دنبال دارد، زنانی که خودشان یا همسرشان تشخیص هر نوع بیماری روانی را داشتند به‌منظور درک بهتر تجربه آشننگی در رابطه زناشویی، در مطالعه شرکت داده نشده‌اند. پیش از شروع مصاحبه اصلی، نخست با ۶ نفر از زنان که آشننگی زناشویی را تجربه کرده بودند، مصاحبه اکتشافی انجام شده که پژوهشگر بتواند آشنایی کلی با آشننگی زناشویی در جهان ادراکی زنان پیدا کند و اطلاعات اولیه و چگونگی انجام مصاحبه اصلی را کسب کند. هر مصاحبه اکتشافی حدود ۱/۵ تا ۲ ساعت به طول انجامیده، سپس بر اساس آنچه از مصاحبه اولیه درک شده، سؤالات مصاحبه اصلی طراحی شده است. اکثر مصاحبه‌های اصلی که با ۱۶ نفر از زنان به اشباع رسیده؛ در دو جلسه انجام شده است. در جلسه اول که بین ۴۵-۶۰ دقیقه به طول انجامیده؛ با معرفی مصاحبه‌شونده و سؤالات باز پاسخ در مورد داستان زندگی آنان آغاز شده است. پژوهشگر سعی کرده است با ایجاد فضای همدلانه و دوستانه بستر مناسبی را برای روایت سناریوی زندگی زنان شرکت‌کننده در پژوهش فراهم کند. در جلسه دوم سؤالات اصلی مصاحبه پرسیده شده است. در طول مصاحبه امکان ضبط صدا از طرف شرکت‌کنندگان به دلیل عدم تمایل وجود نداشت و داستان زندگی شرکت‌کنندگان نخست توسط مصاحبه‌گر نوشته شده و به‌منظور اطمینان از درک درست مطالب شنیده شده؛ مجدداً متن مصاحبه برای شرکت‌کنندگان بازگو شده و در صورت نیاز اصلاحات لازم

۱. episodic interview

۲. semantic knowledge

انجام شده و متن مصاحبه تایپ شده است. همچنین در صورت نیاز برخی از سؤالات مجدداً از طریق تماس تلفنی از شرکت کنندگان پرسیده شده است.

اخلاق پژوهش

به منظور رعایت اصول اخلاقی پژوهش مصاحبه^۱ با رضایت کامل شرکت کنندگان و ذکر اهداف پژوهش انجام گرفته است، همچنین رعایت اصل رازداری و عدم تحریف جملات مشارکت کنندگان و به کارگیری عین عبارت گفته شده در نگارش یافته‌های پژوهش مدنظر پژوهشگر قرار گرفته است. همچنین مصاحبه به صورت فردی انجام شده است تا مشارکت کننده در کمال آرامش و محرمانگی تجربه زیسته خود را بیان نماید و برای حفظ این محرمانگی از اسامی مستعار برای معرفی شرکت کنندگان استفاده شده است.

یافته‌های پژوهش

در این مطالعه سن، تحصیلات، شغل و شرایط اجتماعی - فرهنگی ۱۶^۲ زن شرکت کننده در مطالعه که مصاحبه اصلی با آنان انجام شده است؛ با هدف ارائه نگاهی نو و به منظور فهم درست تر از تجربه آشفتگی زناشویی در "پوخه" یا در پراتر قرار داده شده است و مدنظر قرار نگرفته اند.

از آنجا که مطالعه حاضر بر فلسفه پدیدارشناسی در روانشناسی جورجی - ورتز استوار است، پس از واکنش به تمام واحدهای معنایی در تعریف، ساختارهای فردی را برای هر شرکت کننده در نظر گرفته و سپس به ساختارهای کلی پرداخته است؛ بنابراین تحلیل یافته‌ها کمی متفاوت از دیگر شیوه‌ها همانند (کدگذاری به روش کلازیری) است و ساختارهای کلی به دست آمده و تحلیل این ساختارها مدنظر است. در این مطالعه، ۵ ساختار کلی (درون-مایه) و واحدهای معنایی تشکیل دهنده آن شامل، "قصدمندی متعارض"^۳، "همدلی هیجانی"^۴، "درک متقابل تجربه زیسته"^۵، "تصورات زوجین پیش از ازدواج"^۶ و "ابژه‌گی آموخته شده"^۷ از دل مصاحبه با زنان مورد مطالعه به دست آمده است. مفهوم قصدمندی متعارض و درک متقابل تجربه زیسته از مفاهیم "قصدمندی"^۸ و "تجربه

۱ غالب اسامی ذکر شده، اسم مستعار شرکت کنندگان است

۲ با توجه به اینکه طبق گفته‌ی پاتون (۲۰۰۲) هیچ قاعده‌ای در تعیین حجم نمونه‌ی کیفی وجود ندارد و با توجه به هدف توصیف عمق تجربه‌ی زیسته در پدیدارشناسی، پلکینگهورن (۱۹۸۹) مصاحبه با ۵ تا ۲۵ نفر را توصیه می‌کند؛ در این میان رسیدن به اشباع نظری تعیین کننده خواهد بود (به نقل از: محمدپور، ۱۳۹۲؛ کرسول، ۱۳۹۴).

۳. Contradictory intention

۴. emotional empathy

۵. mutual understanding of the living experience

۶. Pre-marital couples

۷. learned objectives

۸. intentionality

زیسته^۱ هوسرل جعل شده است. همچنین ابژه‌گی آموخته شده از مفهوم درماندگی آموخته شده به عاریت گرفته شده است که در ادامه با توضیح و ارائه نقل قول‌هایی از زنان شرکت کننده در این مطالعه مفاهیم ذکر شده قابل درک تر خواهد شد.

قصدمندی متعارض

قصدمندی یا نیت‌مندی و یا حیث التفاتی، به معنای رابطه آگاهانه ما با یک عین است و جان کلام نظریه پدیدارشناسی، بر این آموزه استوار است که همه فعالیت‌های شناختاری و تجربه‌های ما التفاتی (قصدمند) اند؛ به این معنی که ضرورتاً "شناخت" یا تجربه چیزی خاص هستند (امامی، ۱۳۸۷). به نظر می‌رسد در قصدمندی متعارض این شناخت‌ها و آگاهی‌ها در دو حالت با هم در تعارض هستند. در حالت اول آگاهی زوجین نسبت به مفهوم ازدواج، انتظارات، نقش‌های زنانگی-مردانگی با توجه به بستر فرهنگی-اجتماعی که در آن آگاهی‌ها شکل گرفته در تعارض است. در حالت دوم آگاهی‌های چندگانه که خود تنش‌زا و اضطراب‌زا هستند به شکل‌گیری رابطه آشفته بین زوجین کمک می‌کنند. شکل‌گیری آگاهی‌های چندگانه با تغییر در شناخت و سبک زندگی؛ الگوهای رفتاری جدید و متفاوتی را به دنبال دارد. مفهوم "نیت-مندی متعارض" بر ساخته از برخی توصیفات مصاحبه‌شوندگان این پژوهش است، مثلاً چنین توصیف و تصویری که "طیبه" بیان می‌کند.

به نظر من خیلی مهمه که دونفری که می‌خوان با هم ازدواج کنن بسترهای خانوادگی که توش بزرگ شدن و رشد کردن بهم نزدیک باشه چون روی دیدگاه آدم خیلی تأثیر میزاره که متأسفانه برا من این جور نبود. اون رفتارها و نوع رابطه زناشویی که برا من قشنگ و پذیرفتنی هست برا اون اصلاً مهم نیست چون یا درکش نکرده بود یا به هر دلیلی نمی‌خواست درکش کنه. جایگاه زن و زندگی مشترک تو ذهن من و اون خیلی فرق داره. من تو خونواده‌ای بزرگ شدم که احترام به زن ارزش بود، این می‌گفت زن رو زیاد تحویل بگیری هار میشه. البته پیش ازدواج همه دیدگاهم رو قبول داشت بعد ازدواج این طوری شد که این دیدگاه و تفکر از جانب شریک زندگی برا من خارج از تجربه (طیبه ۳۹ ساله).

تجربه زیسته طیبه نشان از اهمیت نزدیک بودن جهان ذهنی افراد است. شاید به این دلیل که وقتی افراد در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند، در واقع نحوه تعامل و ارتباطشان با یک "دیگری" بر اساس شناخت کسب شده از آن بستری است که در آن رشد کرده‌اند و ساختار فکری و الگوی کلی فکریشان در یک کلیت مشابه به هم شبیه‌تر است و برای آن‌ها شباهت‌ها جذابیت بیشتری به همراه دارد، در واقع پارادایم

۱. lived experience

همسان همسری در جهان ذهنی آنان حاکم است؛ ولی وقتی که دو نفر از دو کلیت متفاوت در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند به دلیل زیست جهان‌های متفاوت احتمال بروز مشکل در روابط بین فردی آن‌ها با یکدیگر بیشتر است. به نظر می‌رسد. در جریان زندگی ما با آگاهی‌های چندگانه‌ای روبرو هستیم. برخی از آگاهی‌های ما خاصه در بروکراسی^۱ و برخی دیگر مبتنی بر علم است. هر آنچه از طریق بروکراسی و علم وارد آگاهی‌های ما می‌شود مبتنی بر سلسله‌مراتب و تقاضامندی هست. شهرنشینی، مدرنیته و تفاوت‌های فرهنگی نیز آگاهی‌های چندگانه‌ای را به فرد تحمیل می‌کند. در زندگی زناشویی زوجین زمانی با مشکل مواجه روبرو می‌شوند که زوجین همان آگاهی‌های اداری و بروکراسی را وارد زندگی مشترک می‌کنند و یا آگاهی‌هایی که از والدین و خانواده نسبت به مفهوم ازدواج کسب کرده‌اند با هم در تعارض است. وقتی که با آگاهی‌های متفاوتی روبرو باشیم این آگاهی‌های چندگانه که ضد هم هستند نیاموخته‌اند و نمی‌دانند که باید چگونه با هم تعامل کنند که رابطه زناشویی‌شان آسیب نبیند. "پریا" تجربه زیسته خود را از قصدمندی متعارض این چنین توصیف می‌کند.

زندگی پدر مادر من اصلاً خوب نبود و خیلی دعوا داشتن، مادرم خیلی روی حرفش اصرار می‌کرد و همیشه به خاطر این موضوع دعوا می‌شد و منم سعی می‌کردم همینو تو زندگی پیاده کنم و رو حرف و نظرم اصرار نکنم که دعوا نشه همیشه حرف‌هام رو می‌خوردم که خودش برام یه عقده شده بود. وقتی هم که ازدواج کردم از ترس دعوا شدن همه الگوهای مادرم رو توی زندگی زناشویی برعکس انجام می‌دادم که بتونم زندگی خوبی رو داشته باشم. به نظرم مرد باید رئیس خونه می‌شد و زن مرتبه پایین تر که دعوا نشه چون یکی از علت دعوای پدر و مادرم ریاست کردن مادرم بود. تو خانواده همسرم برعکس بود و زن نقش مهمی داشت. همسر من معلوم نبود چی می‌خواد، از یه طرف اجازه نزدیک شدن بهم نمی‌داد از یه طرف می‌گفت بین مادرم چقدر زن باعرضه‌ایه تو منفعلی و ترسو. به نظرم ما دوتا نگاه متفاوت به ازدواج داشتیم یا شایدم تعریف درستی از ازدواج نداشتیم (پریا ۳۷ ساله).

با کمی تأمل بر گفته‌های زنان مورد مطالعه این سؤال به ذهن خطور می‌کند که آیا "قصدمندی متعارض" یک مفهوم کلی است و با ظهور آن در هر رابطه‌ای آشفتگی در رابطه شکل می‌گیرد؟ با چنین پیش‌فرضی اگر "قصدمندی متعارض" یک مفهوم کلی در نظر گرفته شود این سؤال مطرح می‌شود که چرا علیرغم وجود تعارض در قصدمندی برخی از روابط آشفتگی را تجربه نمی‌کنند؟، به عقیده ورتز (۲۰۱۸) ممکن است "قصدمندی متعارض" دارای انواعی است و نوع خاصی از آن به آشفتگی جهت می‌دهد؟. در پاسخ به این سؤالات و بر اساس آنچه برخی از شرکت‌کنندگان تجربه کرده و اظهار داشته‌اند؛ گویی آن نوعی از قصدمندی متعارض که فرد قبلاً در رویارویی با این تعارض منفعلانه عمل کرده ولی به هر دلیلی با تغییر در آگاهی سرکش

۱. bureaucracy

شده، اکنون در روابط زناشویی خلل ایجاد می‌کند. در هر صورت این چنین به نظر می‌رسد هر نوعی از قصدمندی متعارض ریشه در "تجربه زیسته" دارد. طبیعی است که وقتی زوجین در بسترهای خانوادگی و فرهنگی متفاوتی رشد کرده باشند، زمانی که در یک سبک تربیتی برخی مسائل ارزش و در نوع دیگری از تربیت، ارزش نباشد و یا خیلی مهم تلقی نشود؛ آگاهی‌هایی که کسب خواهند کرد متکی بر همان تجربه‌ها و سبک‌های تربیتی خواهد بود که باهم متفاوت است و ممکن است در تعارض نیز باشد.

درک متقابل تجربه زیسته

از نظر دیلتای^۱ فهم حیات دیگران از طریق اظهارات و تجلیات حیات به سه شرط امکان‌پذیر است: نخست آن که ما باید با فرایندهای ذهنی‌ای که از خلال آن، معنا اظهار و تجربه می‌گردد آشنا باشیم. در غیر این صورت نخواهیم توانست از حیات دیگران چیزی بفهمیم، از این جهت "برای فهمیدن انسان باید انسان بود" (احمدی و همکاران، ۱۳۷۷). با توجه به آنچه دیلتای به آن اشاره کرده است و برای فهم تجربه زیسته ضروری است، در رابطه زناشویی آشفته؛ یا شرایط فهم دیگران فراهم نیست و زوجین به هر دلیلی اجازه شناخت به یکدیگر نمی‌دهند یا افراد برای درک و فهم تجربه زیسته یکدیگر سعی و تلاشی نمی‌کنند، شاید به این دلیل که اهمیتی برای آن قائل نیستند. در هر صورت این عدم شناخت و درک و فهم نسبت به تجربه زیسته؛ قصدمندی زوجین را به سمت متعارض بودن سوق می‌دهد. چنین به نظر می‌رسد افرادی که درک متقابلی نسبت به آنچه همسرشان پیش از ازدواج تجربه کرده‌اند؛ ندارند، شناخت کافی نسبت به جهان ادراکی یکدیگر ندارند در نتیجه هدف‌گذاری‌ها و برنامه‌ریزی‌هایشان برای زندگی مشترک با چالش و مشکل مواجه خواهد شد. درک متقابل تجربه زیسته نیز بر ساخته توصیفات مصاحبه‌شوندگان مطالعه است. آنچه یکی از مصاحبه‌شوندگان به نام "مهرنوش" از رابطه زناشویی خود توصیف می‌کند، مصداقی از مفهوم "درک متقابل تجربه زیسته" است.

اصلاً گذشته من و تجربه‌های دوران مجردی‌م برایش اهمیت نداره ولی عاشق گذشته خودش و تجربه‌های خودش. من باید به تمام حرف‌هاش، خاطراتش و تجربه‌هاش گوش می‌دادم. با خنده هاش می‌خندیدم و با خاطرات تلخش ناراحت می‌شدم. گاهی اینقد غرق خاطرات و گذشته‌ش می‌شدم که حس می‌کردم دارم با خودش تجربه‌هاش رو تجربه می‌کنم. چون برایش مهم بود ارتباطش رو با گذشته‌اش و خاطراتش به واسطه رفت‌وآمد خانوادگی با دوستانش حفظ کرده بود ولی گذشته من، خاطراتم، تجربه‌هایم، دوستانم و... پیشیزی برایش نمی‌ارزید. اصلاً

۱. Diltay

توجه نمی‌کرد و گوش نمی‌داد. به همین دلیل اون هیچ‌وقت اونجور که باید منو شناخت (مهرنوش).

همدلی هیجانی

آنچه از روایت زندگی زنان مورد مطالعه استنباط می‌شود این است که درک متقابل تجربه زیسته و شناخت با همدلی میسر است و تا همدلی بین زوجین شکل نگرفته باشد زوجین نمی‌توانند به یکدیگر اجازه شناخت دهند و یا درک متقابلی از تجربه زیسته یکدیگر داشته باشند مگر در فضایی دوستانه و همدلانه. ديلتای می‌گوید، آدمیان در هویت بشری مشترک‌اند و تفاوت آن‌ها تنها به خصوصیات تاریخی روزگارشان بازمی‌گردد. پس اگر کسی بتواند فضای زمانه شخص دیگری را برای خود بازتولید کند، می‌تواند جایگزین او شود و به درکی مشابه او در ابداع و ایجاد و تألیف آن موضوع دست یابد (حنایی، ۱۳۷۷). Stein (2008) مفهوم همدلی هیجانی را که ریشه در فلسفه و روانشناسی دارد مورد توجه قرار داده، این مفهوم در فلسفه اخلاق مدرن و رشد اخلاق اجتماعی حائز اهمیت است و در هر نوعی از روابط بین آدمیان ضرورت توجه به آن احساس می‌شود. اگر بخواهیم یک نوع از روابط بین آدمیان را روابط زناشویی در نظر بگیریم، همدلی هیجانی و سطوح آن (کلامی، احساسی، رفتاری)، به‌عنوان یکی از مفاهیمی که کمبود و خلأ آن در رابطه زناشویی مشکل‌ساز است و رابطه را به سمت آشفتگی و فروپاشی سوق می‌دهد؛ می‌تواند در مرکز توجه قرار گیرد. البته از آنجاکه ازدواج ماهیتاً یک رابطه جنسی-عاطفی-اجتماعی است ممکن است همدلی هیجانی در هر سه بعد وجود داشته باشد یا نداشته باشد. نتایج مصاحبه‌ها با زنان مورد مطالعه تأیید کننده این مهم است. رؤیا خلأ همدلی هیجانی در بعد عاطفی را در رابطه زناشویی خود چنین توصیف می‌کند.

همسر من هیچ‌وقت درک نکرد که با چه ذوق و احساسی برایش هدیه می‌خرم، هیچ‌وقت احساسم رو نفهمید. هرچی می‌خرم اون میدش به برادرش، من خیلی ناراحت میشم ولی برایش مهم نیست همیشه میگه "خب مگه چیه"، حالا مگه چی خریدی، بازار پر از لباسه دوباره میرم می‌خرم. کلاً تو مسائل عاطفی و احساسی خیلی زمخته. به رفتار دیگه همسرم داره که اونم منو خیلی اذیت میکنه و رو اعصابمه، اینکه طی این مدت هیچ‌وقت احساس نکردم که وقتی ناراحتم یکی کنارمه، می‌تونم به یکی تکیه کنم (رؤیا ۲۳ ساله)

به نظر می‌رسد گفتگو با همسر برای زنان مورد مطالعه در پژوهش؛ نوعی ارزش به "خود" محسوب می‌شود که به مفهوم خودارزشمندی^۱ نزدیک است، گویی این زنان جایگاه خود را در خانه با میزان گفتگو با همسر و مشارکت و همفکری در امورات زندگی محکم می‌کنند. تجربه زیسته سارا در زندگی مشترک، نشان از

۱. self - worth

سایه همدلی هیجانی در سطح کلامی بر میزان احساس خودارزشمندی آنان در رابطه زناشویی است. اگرچه به نظر می‌رسد این خودارزشمندی به‌مثابه سازگاری روان‌شناختی و کارکرد مناسب اجتماعی تلقی می‌شود (زکی، ۱۳۹۱)، ولی برخی از زنان مطالعه حاضر این احساس خودارزشمندی را مشروط به میزان توجه همسرانشان به آنان دانسته‌اند که این امر حکایت از وجود یک "دیگری" در جهان ادراکی زنان دارد. گویی آگاهانه یا ناآگاهانه، این زنان بین احساس خودارزشمندی نسبت به خود و میزان توجه و ارزشی که آن دیگری برای آنان قائل است؛ پیوند عمیقی برقرار کرده‌اند که البته برقراری چنین ارتباطی نشان از ابره‌گی آموخته‌شده زنان و موضوع بودن آنان دارد. سارا تجربه احساس خود را این‌چنین توصیف کرده‌اند.

همسر من اینقدر برام ارزش قائل نیست که گوش بده من چی میگم، اون اصلاً برا من وقت نمی‌زاره. هر وقت بخوام حرفی بزنم میگه زود حرفتو بزن که دیگه خودم از گفته خودم پشیمون میشم. به نظرم اگه یه مرد واسه زنش ارزش قائل باشه براش وقت میزازه، به حرفاش و نیازش توجه می‌کنه، همسر من اصلاً توجهی به این موضوعات نداره. خیلی حس بدیه که وقتی دلت می‌خواد از طرف همسرت مورد توجه قرار بگیری و یا وقتی دلت تنگه برات وقت بزاره و کنارت باشه که تو براش حرف بزنی اون با بی‌تفاوتی میگه "اینقدر موضوع رو بزرگ نکن و چیز مهمی نیست". این حرفا رو که می‌شنوم خرد میشم، احساس میکنم توی دنیای اون هیچی نیستم و ارزشی ندارم. گاهی فکر میکنم نکنه من واقعا اونقدر ارزش ندارم که وقتشو برام هزینه کنه (سارا).

در جهان ادراکی نسترین بعد رفتاری همدلی هیجانی حائز اهمیت‌تر است، به این دلیل که او همیشه جنس "مرد" را با ویژگی حمایت‌گرانه شناخته و در جهان ادراکی او نیز زن موجودی است که به این حمایت و مراقبت مردانه نیاز دارد. نسترین فقدان همدلی هیجانی در بعد رفتاری را که تجربه کرده این‌گونه توصیف می‌کند.

همسر من هیچ وقت کنارم نبود؛ نه با ناراحتی من ناراحت بود و نه با شادیم شاد. رفتار خودش و خانواده‌اش رو دوران بارداریم و موقع زایمان تا وقتی بمیرم یادم نمی‌ره که چقد به حضورش نیاز داشتم و نبود. اون هیچ وقت کنارم نبود، هیچ وقت حس نکردم محبتش رو، حمایتش رو، نه حضوری، نه کلامی، نه احساسی، هیچی. هیچی از حس احساس نکردم. یه دفته دندان درد وحشتناکی گرفتم، خونه بود ولی انگار من نمی‌دید که درد می‌کشم. هیچی نگفت آخرش که من ناله می‌کردم از درد، گفت خب کم ناله کن برو دکتر. پاشدم تنها رفتم دکتر و تمام مسیر رو برا بی‌کسی و تنهایی خودم گریه کردم (نسترین ۵۰ ساله).

تصورات زنان نسبت به ازدواج

ازدواج در گذشته برای دختران مرحله‌ای از زندگی بود. دختر مجرد در خانه‌ی پدری در کنار دیگر اعضای خانواده گذر عمر می‌کرد تا زمانی که با ازدواج نقش کدبانوی خانه را کسب می‌کرد و در زندگی مشترک با پذیرش نقش جدید استقلال پیدا می‌کرد و همسرش با نامیدن "خانوم خانه" نقش جدید او را تأیید می‌کرد. پذیرش این نقش در هر مرحله از زمان حس خوشایند و رضایت خاطری را برای زن به همراه داشته است (اعزاز، ۱۳۸۷). به نظر می‌رسد اکثر دختران در دوران مجرد، تصویری از همسر آینده، زندگی مشترک و نقش زنانگی در جهان ادراکی خود متصور شده‌اند و با ذهنیتی که از جنس زن یا مرد در ذهن خود برای یک زندگی مشترک ساخته‌اند وارد رابطه زناشویی می‌شوند و زمانی که با واقعیت وجودی طرف مقابل روبرو می‌شوند به دلیل تفاوت در تصورات ذهنی و واقعیت وجودی که با آن روبرو شده‌اند، جهان ادراکی‌شان آشفته می‌شود و حتی ممکن است فرد با تضاد و تردید در انتخاب روبرو شود. اگرچه با یک نگاه به نظر می‌رسد برآورده نشدن انتظارات نسبت به تصورات پیش از ازدواج و نقش زنانگی به نوعی علت آشفتگی محسوب می‌شوند و دارای ساختار بیرونی هستند که در این مطالعه ضرورت بحث ندارند؛ ولی چون از تجربه زیسته پیش از ازدواج برخاسته‌اند در این مطالعه به آن‌ها پرداخته شده است و محوریت مطالعه صرفاً توصیف تجربه زنان است و از زاویه چرایی آن به این مفاهیم توجه نشده است.

اظهارات شعله مصداقی از تصورات پیش از ازدواجش نسبت به زندگی مشترک است که این چنین توصیفش می‌کند.

من طعم عشق و دوس داشتن رو با این آدم چشیدم، چشم باز کردم اونو دیده بودم که ای کاش این جور نبود... می‌دونید چیه؛ این آدم در دوران دوستی مرد رویاهای من بود نمی‌دونم واقعا بود و بعد ازدواج تغییر کرد یا نبود و من ارزش مرد رویاهام رو ساخته بودم. شاید من ارزش یه بت ساخته بودم. خلاصه بعد ازدواج اون آدم نبود و گاهی من از اینکه با یه آدم ناشناخته که نمی‌تونستم رفتار رو پیش‌بینی کنم وحشت کرده بودم. زمین تا آسمان با حرفایی که در دوران دوستی در مورد زندگی مشترک می‌زد متفاوت بود. انگار دو تا آدم از دو کره متفاوت هستیم یکی مون از زمین اون یکی از مریخ (شعله ۴۴ ساله).

به نظر می‌رسد تصور پیش از ازدواج به نحوی با سناریوی زندگی که هر فردی برای خود متصور می‌شود بهم گره خورده است، سناریوی زندگی همان طرح زندگی است که در دوران کودکی ریخته شده، به وسیله والدین و اطرافیان تقویت می‌شود و بالاترین نمود آن با انتخاب‌های شخص در زندگی تجلی می‌یابد. با این دیدگاه دلایلی که افراد برای رفتارهای خود ذکر می‌کنند، متأثر از سناریوی زندگی آنان است (Berne, 2016). ثریا به عنوانی زنی که نقش زنانگی را در زندگی زناشویی تجربه نکرده از نحوه ازدواجش تحت عنوان "ازدواج مصلحتی" یاد می‌-

کند و علیرغم آزارهای روانی و آشفته‌گی که در روابط زناشویی‌اش تجربه کرده است، با توجه به اینکه همسرش نیز او را انتخاب نکرده و فقط به تقاضای پدرش پاسخ مثبت داده؛ برای او حق قائل می‌شود که ثریا را به‌عنوان همسر نپذیرد و نقش زنانگی را در زندگی مشترک به او هدیه ندهد.

"شاید اونم حق داشته باشه، اونم منو هیچ‌وقت به‌عنوان همسر نپذیرفته که بخواد نقشش رو بهم بده، اول یه مرد باید بپذیره که تو همسرش هستی بعد نقش زنانگی پیدا می‌کنی"

این نوع تفکر و حقی که ثریا برای همسرش قائل است به‌نوعی ریشه در "ابژه‌گی آموخته‌شده" دارد؛ که متأثر از این الگوی فکری تحت هر شرایطی زن برای مرد حق قائل است که هر نوع رفتاری را با داشته باشد؛ زیرا در جهان ادراکی زنان "زن" موجودی است برای عرضه به دیگری و به همین دلیل مرد را محق می‌داند که اگر زن باب دلش نباشد مجاز به انجام هر نوع رفتاری با زن است ولی اگر مردی باب میل زن نباشد، زن باید همچنان به ایفای نقش خود پردازد و رضایت مرد را جلب کند.

ابژه‌گی

مفهوم "ابژه‌گی آموخته‌شده" از واژه "درماندگی آموخته‌شده" ^۱ مارتین سلیگمن^۲ به عاریت گرفته شده است. نظریه درماندگی، به سبک‌های اسنادی افراد تأکید کرده‌اند، به‌این ترتیب که شیوه اسنادی افراد برای نتایج اعمال خود به‌صورت منفی و بدبینانه می‌تواند به درماندگی آموخته‌شده منجر شود (Seligman, Steen, Park, & Peterson, 2005). مفهوم ابژه‌گی آموخته‌شده، بر منفعل بودن جنس زن اشاره دارد. به این معنی است که زن از دوران کودکی در بستر خانواده و جامعه ابژه بودن و یا موضوع بودن برای یک "دیگری" را فرامی‌گیرد و در گستره رشد آن را به انتظار می‌کشد. زن بودن و صفات زنانه از دوران کودکی تحت تربیت و نقش آموزی جنسیتی والدین و انتظارات جامعه شکل می‌گیرد و زن خود را به‌عنوان موجودی که برای عرضه به یک "دیگری" یا به جهان گشوده متصور می‌شود که منظور از این دیگری موجودی به نام "مرد" است. خانواده و جامعه از همان نخست دختر را برای "موضوع شدن" آماده می‌کنند و دختر می‌آموزد و باور می‌کند که در زندگی موضوعی است برای انتخاب شدن و تربیت والدین و جامعه او را به شکل زن درمی‌آورد و نقش‌هایی را برای او تعریف می‌کند که این نقش‌ها تعیین‌کننده و جهت‌دهنده نحوه برخورد و تعامل او با "جنس مرد" و "جهان" است و بر اساس همین نقش‌ها وظایفی هم برای او تعریف می‌شود. اگرچه در اکثر زنان میل به تصاحب شدن، فرمان‌بری زنانه و عرضه کردن خود به "دیگری" و بخشیدن همه وجود به "دیگری" وجود دارد که این دیگری در جهان

۱. learned helplessness

۲. Martin Seligman

ادراکی زنان "مرد" است و در طول تاریخ همیشه زنان خود را برای عرضه به یک "دیگری" آماده کرده‌اند. در واقع برای همه زنان، مفهوم "ابژه‌گی آموخته‌شده" نهادینه‌شده است.

ابژه‌گی آموخته‌شده نیز بر ساخته از توصیفات مصاحبه‌شوندگان است. تجربه معصومه از ابژه‌گی آموخته‌شده در دوران کودکی‌اش مصداق چنین ادعایی است.

۲۰ ساله بودم که پدرم منو با انتخاب و اختیار خودش شوهر داد به پسر همسایه‌مان که ۱۸ سال از من بزرگ‌تر بود. این ازدواج از سر فقر نبود، به خاطر تفکرات یه پدر و مادر دیکتاتور سخت‌گیر و به‌ظاهر فرهنگی بود که همیشه تو گوشم می‌گفتن "آرزو داریم تو رو زودتر بدیم دست یکی که خیالمون از بابت تو راحت باشه و زندگی‌ات سرانجام بگیره". انگار فقط با ازدواج دختر خیالشون راحت می‌شد (معصومه).

به نظر می‌رسد در همه زنان میل به "ابژه‌گی" به‌صورت پنهان وجود دارد و آن‌ها از دوران کودکی خود را برای پذیرش نقش ابژه‌گی آماده کرده‌اند؛ و حتی در بازی‌هایشان آن را تمرین کرده‌اند و همیشه منتظر بوده‌اند که شاهزاده آن‌ها از راه برسد و نجات‌بخش زندگی آنان باشد و آن‌ها نیز خود را به او بسپارند. اگرچه ممکن است مفهوم "ابژه‌گی آموخته‌شده" در زمان‌های گوناگون به دلیل تغییر در آگاهی و تغییرات فرهنگی-اجتماعی تغییر شکل یافته باشد، ولی مهم آن است که این مفهوم در جهان ادراکی زنان همچنان وجود دارد و فقط ممکن است شکل آن تغییر کرده باشد.

بحث و نتیجه‌گیری

در پژوهش حاضر سعی بر آن بود که معضل آشفستگی زناشویی از طریق مصاحبه‌های عمیق با برخی از زنان شهر کرمانشاه که آشفستگی زناشویی را تجربه کرده‌اند با نگاهی پدیدارشناسانه واکاوی شود. از آنجاکه پشتوانه تئوریک این مطالعه پدیدارشناسی است تاکنون مطالعه‌ای که با نگاه پدیدارشناسی به بررسی تجربه زیسته آشفستگی زناشویی پردازد انجام‌نشده است و بیشتر مطالعات به‌صورت کمی و عوامل مؤثر بر طلاق بوده‌اند به همین دلیل امکان مقایسه و استفاده از مطالعات پیشین به‌منظور غنای بیشتر مطالعه حاضر وجود نداشت.

یکی از مفاهیمی که از دل یافته‌ها و مصاحبه با زنان به‌دست آمده "قصدمندی متعارض" آنان در رابطه زناشویی است که منشأ این مفهوم به تجربه زیسته زنان مطالعه حاضر نسبت به آشفستگی زناشویی و اظهارات آن زنان بازمی‌گردد. در قصدمندی متعارض، آگاهی‌های ذاتاً قصدمندانه به دلیل اینکه منشأهای متفاوتی دارند؛ با هم در تعارض هستند. در روابط زناشویی قصدمندی متعارض به این معنا است که افراد با آگاهی‌های متنوع و متفاوتی وارد رابطه زناشویی می‌شوند که طبق تعریف رایج و مرسوم ازدواج، قرار و شاید انتظار بر این است که این آگاهی‌های متنوع با شروع زندگی مشترک به یکدستی برسند و زوجین با هم در مورد

مسائل زندگی، تصمیم‌گیری‌ها و روابط زناشویی "تفاهم" در رابطه زناشویی را تجربه کنند. به این معنی که برخی از زوجین علیرغم قصدمندی متعارض به تفاهم در رابطه زناشویی برسند، اگرچه ممکن است چنین امری با نگاه‌های متفاوتی امکان‌پذیر باشد، با یک نگاه اینکه چنین تجربه‌ای از "تفاهم" با وجود قصدمندی متعارض اولیه، به نوعی نشان از ابرژگی آموخته‌شده دارد و از زاویه‌ای دیگر، احتمالاً نوع قصدمندی و انتظارات آنان از ازدواج با ورود به زندگی مشترک به هر دلیلی تغییر یافته و به مفهوم کلی ازدواج (اینکه فرد صرفاً ازدواج کرده باشد) محدود شده است، به این معنی که دستیابی به ازدواج پوششی بر قصدمندی متعارض آنان است. با نگاهی دیگر ممکن است یکی از زوجین، نسبت به انتظارات و قصدمندی که در دوران مجردی از ازدواج داشته است، در زندگی مشترک به صورت منفعلانه عمل کند و به نوعی از خودگذشتگی نسبت به برآورده شدن انتظارات را در رابطه زناشویی تجربه کند که در این صورت، چنین قصدمندی ممکن است به آشننگی زناشویی با نمود بیرونی آن- به آن معنایی که ما در این مطالعه انتظار داریم- منجر نشود ولی برای زوجی که منفعلانه عمل کرده و یا از خودگذشتگی را تجربه کرده، آشننگی درونی را به همراه دارد. نقطه مقابل آنچه به آن اشاره شد، تجربه زیسته برخی از زنان مورد مطالعه است که نشان از پابرجایی و وجود "قصدمندی متعارض" در روابط زناشویی دارد. به این معنا که اگر قصدمندی افراد تغییر نکند و زوجین با آگاهی‌های متفاوتی وارد رابطه زناشویی شوند و این آگاهی‌ها با هم در تعارض باشد، تجربه آشننگی امری بدیهی است. تجربه زیسته زنان اهمیت تعارض در قصدمندی را بدان گونه می‌داند که حتی اگر افراد در نخست که وارد رابطه زناشویی می‌شوند قصدمندی‌های متعارضی نداشته باشند، ولی زمانی که در طول زندگی مشترک آگاهی‌هایی را کسب کنند که قصدمندی آنان را در جهت متعارض شدن سوق دهد، آشننگی زناشویی شکل می‌گیرد. به نظر می‌رسد که آگاهی‌هایی شکل گرفته در جهان ادراکی، متأثر از تجربه زیسته افراد است. تجربه زیسته نیز مفهومی پدیدارشناسانه است و به این مهم دلالت دارد؛ از آنجایی که نوع دیدگاه ما انسان‌ها با یکدیگر متفاوت است، نمی‌توان برای تبیین حقیقت یک اتفاق، برداشتی همگانی در نظر گرفت چراکه هر فرد بسته به نحوه‌ی استدلال خود، تجارب گذشته و نوع تفکرش برداشتی متفاوت از یک اتفاق خواهد داشت و علیرغم اینکه شاید بتوان مشترکاتی بین انسان‌ها پیدا کرد ولی بازهم برداشت هر فرد به‌طور کامل با دیگران یکی نخواهد بود که چرایی آن به برداشت‌های متفاوت از تعریف میدان پدیداری بازمی‌گردد، یعنی به تمام آن چیزهایی که یک نفر در هر لحظه‌ی معین تجربه می‌کند. "درک متقابل تجربه زیسته" که از مفهوم پدیدارشناسانه "تجربه زیسته" به عاریت گرفته شده است، بر این انتظار است که افراد تلاش کنند تجربه زیسته یکدیگر را بفهمند و درک کنند و در سطح پایین‌تر سعی کنند که برای تجربه زیسته یکدیگر احترام قائل شوند.

آنچه از درک متقابل بیشتر استنباط می‌شود، بیشتر توجه و درک حالات روحی و شرایط فعلی فرد است؛ ولی آنچه زنان این مطالعه تجربه کرده و بدان اشاره داشته‌اند؛ درک متقابل تجربه‌ای است که زیسته‌اند، در جهان ادراکی زنان مطالعه حاضر، درک آنچه فرد در گذشته تجربه کرده و مرور خاطرات آن با همسرشان جهان ذهنی

آنان را به یکدیگر نزدیک تر می کند، در واقع ماحصل آن قرب فکری است و زمینه شناخت بیشتر را برای زوجین فراهم می کند. این شناخت دامنه وسیع و گسترده ای دارد و از حالات عاطفی، خلیقات تا نحوه تفکر و دیدگاه و رفتار فرد را شامل می شود. البته به زعم زنان مورد مطالعه، شناخت بیشتر نه تنها بر نحوه تعاملات و ارتباطات اثر گذار است بلکه همدلی عمیق تر در رابطه را به همراه دارد. همدلی در رابطه زناشویی مفهومی است که اخیراً مورد توجه قرار گرفته، در گذشته در معنای عام و معمول آن مورد استفاده قرار می گرفته و بیشتر در کارهای درمانی و روان شناختی ضرورت آن احساس شده است؛ ولی اکنون بعد وسیع تری را به خود اختصاص داده و از جنبه های گوناگونی مورد توجه و استقبال قرار گرفته است و از حالت تخصصی که غالباً در کارهای درمانی (به عنوان جزئی از فرآیند درمان) و بیشتر با رویکرد انسان گرایانه مورد توجه قرار گرفته بود به حالتی عام تبدیل شده که لازمه هر نوع رابطه ای است و اکنون همدلی لازمه برقراری ارتباط بین افراد در هر سطح و جایگاه اجتماعی است. زنان مورد مطالعه نیز به اهمیت همدلی هیجانی در رابطه زناشویی تأکید داشتند؛ و در جهان ادراکی شان همدلی هیجانی را موضوع مهمی می پنداشتند. برای زنان مورد مطالعه با توجه به تفاوت های شخصیتی بعد خاصی از همدلی هیجانی و در سطوح متفاوتی مورد توجه بوده، برخی نیاز به همدلی هیجانی را در سطح کلامی، برخی در سطح رفتار و عده ای نیز در سطح احساس می دانستند ولی نکته جالب توجه آن است که برخی از زنانی که ضرورت همدلی هیجانی را در سطح کلامی احساس کرده اند؛ خود/ارزشمندی خود را به میزان توجه همسر و گفتگوی همسرشان با آنان پیوند زده اند که شاید به صورت ناخود آگاه ملاک خود/ارزشمندی را به میزان توجه یک "دیگری" نسبت به خود دانسته اند که این دیگری در جهان ادراکی آنان به صورت کلی مرد و به صورت اختصاصی تر همسرانشان است؛ یعنی خودارزشمندی و کارکرد اجتماعی خودشان را، میزان توجه و ارزشی که همسرانشان برای آنان قائل هستند دانسته اند و ارزش خود را جهان اجتماعی شان در میزان توجه همسرانشان خلاصه کرده اند که این موضوع بر ابژه گی آموخته شده آنان صحنه می گذارد. گویی ابژه گی و موضوع بودن نسبت به یک دیگری به اسم "مرد" برای همه زنان در هر رده سنی و در طبقه اجتماعی و فرهنگی وجود دارد و انگار ابژه گی به نوعی خصلت و یا عادت تبدیل شده که زنان بر اساس آن عمل می کنند و با نگاهی کمی غلیظ تر گویی این ابژگی جزئی از ذات زن به شمار می آید. در مصاحبه ها نیز تفاوت در آگاهی های زنان نسبت به ازدواج، مردانگی و آشفتگی زناشویی دیده شده ولی با وجود هر نوع تفاوت در آگاهی، همه زنان به نوعی اسیر ابژه گی آموخته شده خود هستند؛ فقط ممکن است در گذر زمان با کسب آگاهی ها و آموزش های جدید و ظهور مدرنیته شکل این ابژه گی تغییر کرده باشد.

تصور زنان پیش از ازدواج نسبت به انتخاب همسر، ویژگی های همسر و نقش زنانگی تجربه زیسته دیگری از زنان مطالعه حاضر است. به نظر می رسد غالب زنان دارای یک جهان دخترانه و یک جهان زنانه هستند که در زمان مجردی آن جهان زنانه را بارها با همه متعلقاتش (فرآیند ازدواج، نقش ها و ...) به تصویر می کشند و خود را در آن نقش تصور می کنند. این چنین به نظر می رسد، زمانی که یک دختر خواسته یا ناخواسته تصمیم به ازدواج می گیرد

و ازدواج می‌کند، شاید به صورت ناخودآگاه جهان دخترانه را کنار می‌گذارند و آن جهان همانند قبل برایش مهم نیست و از جهان دخترانه‌اش برای مقایسه جهان زنانه فعلی با جهان زنانه‌ای که در دوران مجردی متصور شده استفاده می‌کند. زمانی که یک زن بین آنچه از ازدواج و نقش‌هایش تصور کرده و آن چیزی که تجربه می‌کند فاصله زیادی تجربه می‌کند، مضطرب شده و خود را بازنده می‌پندارد؛ در نتیجه چنین تفکری، بی‌شکلی‌هایی در رابطه زناشویی شکل می‌گیرد که این بی‌شکلی‌ها به تضاد در رابطه زناشویی کمک می‌کند. در برخی مواقع نیز زمانی که زن متوجه می‌شود که بین تصوراتش از ازدواج با واقعیت فاصله زیادی وجود دارد، خواه هنگام انتخاب همسر؛ خواه در هر مقطع و زمانی از زندگی مشترک با این واقعیت روبرو شود، ممکن است با این قصد که همسرش را تغییر دهد به رابطه زناشویی ادامه دهد که چنین قصدی در غالب موارد موفقیتی برای زن به ارمغان نیاورده است و در پاره‌ای از موارد به آشنفتگی در رابطه زناشویی دامن زده است.

احساس ناخوشایند از فقدان تجربه نقش زنانگی، تجربه زیسته دیگری از زنان مورد مطالعه است. در جهان ادراکی این زنان، به نوعی زن "هویت زنانه" خود را با نقش زنانگی‌اش تعریف می‌کند. زنان از دوران کودکی بارها و بارها این نقش را بازی کرده‌اند و خود را برای به دست آوردن آن نقش آماده کرده و در جهان دخترانه خود آن را به انتظار کشیده‌اند. زمانی که در زندگی مشترک این نقش به آن‌ها داده نمی‌شود، نوعی سرافکنندگی در مقابل جهان دخترانه خود و در درون خود تجربه می‌کنند که از شور و اشتیاق آنان برای ایفای نقش زنانگی می‌کاهد، برخی از زنان این نقش را نوعی ارزش زنانگی تلقی می‌کنند و برایشان خودارزشمندی به همراه دارد که فقدان تجربه این نقش با تجربه احساس ناخوشایند درونی که غالباً نمود بیرونی نیز پیدا می‌کند؛ همراه است.

در پایان و با نگاهی کلی بر نتایج به دست آمده از این مطالعه به نظر می‌رسد که بررسی علی پدیده‌های روانی و انجام مطالعات کاملی درباره حیات روانی از حیث ماهیت خاص آن که به لحاظ عمق و گستره در حد و اندازه پیچیدگی روانی باشد، ضرورت جامعه علمی کنونی است که رسیدن به این امر امکان‌پذیر نیست مگر از طریق دستیابی بی‌واسطه (برای شخص) بر آن تجربه‌ای که بر آگاهی ما ظاهر می‌شود و حصول این تجربه در سایه بررسی زمان "حال" تجربه میسر خواهد شد و از آنجا که در زمان‌های گذشته و آینده ما در حال تجربه گذشته و آینده هستیم، در نتیجه هر آنچه در آگاهی ما ظهور پیدا کند با واسطه است و در واقع رخدادهایی که به زمان حال تعلق ندارند فی‌الغالبه واقعی نیستند؛ از این حیث ضرورت دارد موضوعاتی انتخاب شوند تا بتوانند تیر پژوهش علمی را که به عمق "چیزها" برسند؛ پرتاب کنند. تجربه‌ای ناب که بتواند بدون واسطه به بررسی موضوعات بپردازد. از آنجا که این مطالعه به بررسی تجربه زیسته زنانی که آشنفتگی و پریشانی در رابطه زناشویی را تجربه کرده‌اند پرداخته است؛ پیشنهاد می‌گردد دیگر پژوهشگران علاقه‌مند؛ به بررسی تجربه زیسته مردان شهر نسبت به "آشنفتگی زناشویی" بپردازند که در آینده بتوان با توجه آنچه زنان و مردان زیسته و تجربه کرده‌اند، به مقایسه جهان ادراکی‌شان پرداخت. همچنین مفاهیمی همانند "قصدمندی متعارض"، "درک متقابل

تجربه زیسته"، "همدلی هیجانی" و ابژگی آموخته‌شده" مفاهیمی هستند که از دل تجربه زیسته زنان مورد مطالعه به دست آمده‌اند و هریک به تنهای نیازمند پژوهش مستقلی هستند که دیگر پژوهشگران می‌توانند از این مفاهیم بهره جسته و به انجام مطالعات جدید در حوزه خانواده بپردازند. با تکیه بر نتایج به دست آمده از تجربه زیسته زنان از آشفتگی زناشویی؛ توصیه می‌شود که درمانگران بالینی از این مفاهیم در مشاوره‌های پیش از ازدواج به منظور آگاهی بیشتر زوجین بهره گیرند. همچنین اصلاح الگوی تربیتی در خصوص "موضوع" بودن دختران و سوژه بودن پسران در سبک‌های فرزند پروری والدین در فرآیند مشاوره و یا آموزش‌های پیش از ازدواج می‌تواند کمک کننده باشد؛ چراکه تاکنون اکثر والدین، ضمن تربیت جنسیتی "موضوع بودن" و "انتخاب شدن" را آگاهانه و یا ناآگاهانه به فرزندان خود آموخته‌اند که منفعل بودن در انتخاب همسر، فرآیند ازدواج و روابط زناشویی از پیامدهای "موضوع" بودن دختران است.

محدودیت‌های پژوهش

یکی از محدودیت‌های مطالعه حاضر، محدودیت در امکان مقایسه تئوریک این مطالعه با دیگر مطالعات است، از آنجا که پشتوانه تئوریک این مطالعه پدیدارشناسی است تاکنون مطالعه‌ای که با نگاه پدیدارشناسی به بررسی تجربه زیسته آشفتگی زناشویی بپردازد انجام نشده است، به همین دلیل امکان مقایسه و استفاده از مطالعات پیشین به منظور غنای بیشتر مطالعه حاضر وجود نداشت. محدودیت دیگر این مطالعه عدم امکان اجرای مصاحبه در کلینیک‌های روان‌شناسی و مشاوره نقاط مختلف شهر یکی دیگر از محدودیت‌های مطالعه حاضر بوده، در مرحله مصاحبه اکتشافی برای مصاحبه به چند کلینیک که در سطح شهر و در حوزه خانواده خدمات روان‌شناختی ارائه می‌دادند و نیز دادگستری؛ مراجعه شد، ولی به دلیل اهمیت حفظ حریم شخصی مراجعه‌کنندگان و حساسیت مربوط به مسائل حوزه خانواده و مشکلات زناشویی، امکان مصاحبه با مراجعین آن‌ها فراهم نگردید.

تصریح درباره تعارض و منافع

پژوهش حاضر تحت تأثیر ارتباطات خاص با اشخاص یا مراکزی که پژوهش در آن انجام شده است نبوده است و نویسندگان این پژوهش هیچ گونه تضاد منافی ندارد.

تشکر و قدردانی

این مقاله برگرفته از رساله دکتری نویسنده اول مقاله است. پژوهشگران کمال سپاس و قدردانی خویش را از پروفیسور فردریک ورتز که راهنما و راهگشای نگارندگان در بخش روش‌شناسی رساله بودند، اعلام می‌دارند. همچنین از زنان شرکت‌کننده در مطالعه که با صبوری داستان زندگی و تجربه آشفتگی زناشویی خود را توصیف کرده‌اند تشکر و قدردانی می‌گردد.

منابع

- ابراهیم پور، داوود؛ راد، فیروز؛ تقی پور، فریدون. (۱۳۹۲). عوامل اجتماعی مرتبط با ناسازگاری زناشویی در بین زوج‌های مراجعه کننده به دادگاه خانواده مشکین شهر، مطالعات جامعه‌شناسی، ۳(۹): ۳۷-۵۲. [\[link\]](#)
- اعزازی، شهلا. (۱۳۸۸). جامعه‌شناسی خانواده، تهران: روشنگران و مطالعات زنان. [\[link\]](#)
- امامی، احمد. (۱۳۸۷). حیث التفاتی چیست و چرا مهم است؟. فصلنامه ذهن، شماره ۳۴-۳۵. [\[link\]](#)
- برنشتاین، فلیپ-اچ؛ و برنشتاین، مارتین-بی. (۱۳۸۲). ارتباطی -زناشویی درمانی از دیدگاه رفتاری ارتباطی (ترجمه حمیدرضا سهرابی). تهران: انتشارات موسسه خدمات فرهنگی رسا. (تاریخ انتشار به زبان اصلی، ۱۹۸۹). [\[link\]](#)
- پالمر، ریچارد. (۱۳۷۷). علم هرمنوتیک، ترجمه محمد سعید حنایی، تهران، هرمس، ۱۳۶ - ۱۳۴. [\[link\]](#)
- زکی، محمد علیی (۱۳۹۱). آزمون و اعتبار یابی پرسشنامه خودارزشمندی در بین دانش آموزان دختر و پسر دبیرستان‌های شهر اصفهان. روش‌ها و مدل‌های روان‌شناختی، ۲(۷): ۶۳-۸۵. [\[link\]](#)
- سالنامه آماری سازمان ثبت احوال کشور (۱۳۹۵). [\[link\]](#)
- فاتحی دهاقانی، ابوالقاسم؛ و نظری، علی محمد (۱۳۹۰). تحلیل جامعه‌شناختی عوامل مؤثر بر گرایش زوجین به طلاق در استان اصفهان فصلنامه مطالعات امنیت اجتماعی: ۴۹ - ۲. [\[link\]](#)
- قلی پور، سیاوش. (۱۳۹۷). سند ارتقای وضعیت زنان و خانواده در استان کرمانشاه. دفتر امور بانوان استانداری کرمانشاه، ۳۳. [\[link\]](#)
- کرسول، جان. (۱۳۹۴). پویای کیفی و طرح پژوهش: انتخاب از میان پنج رویکرد، ترجمه: حسن دانایی فرد و حسن کاظمی، چاپ دوم، تهران: صفار. [\[link\]](#)
- مقدم زاده، علی؛ علوی، طاهره السادات؛ مظاهری، محمدعلی؛ حجازی موغاری، الهه؛ صالحی، کیوان؛ و غلامعلی، افروز. (۱۳۹۷). بازنمایی عوامل فردی مؤثر در احتمال آسیب طلاق: یک مطالعه پدیدارشناسی، فصلنامه مشاوره و روان‌درمانی خانواده، ۸(۲): ۱۱۵-۱۴۶. [\[link\]](#)

References

- Amato, P. R., & Cheadle, J. E. (2008). Parental divorce, marital conflict and children's behavior problems: A comparison of adopted and biological children. *Social Forces*, 86(3), 1139-1161. [\[link\]](#)
- Anderson, V. V. (2010). *The experience of night shift registered nurses in an acute care setting: a phenomenological study* (Doctoral dissertation, Montana State University-Bozeman, College of Nursing). [\[link\]](#)
- Ariplackal, R., & George, T.S. (2015). Psychological Components for Marital Distress and Divorce in Newlywed Indian Couples. *Journal of Divorce & Remarriage*, 56(1), 1-24. [\[link\]](#)

- Birditt, K. S., Wan, W. H., Orbuch, T. L., & Antonucci, T. C. (2017). The development of marital tension: Implications for divorce among married couples. *Developmental psychology*, 53(10), 1995. [\[link\]](#)
- Berne, E. (2016). *Transactional analysis in psychotherapy: A systematic individual and social psychiatry*. Pickle Partners Publishing. [\[link\]](#)
- Broome, R. (2011). *Descriptive phenomenological psychological method: An example of a methodology section from doctoral dissertation*. SelectedWorks. [\[link\]](#)
- Bulanda, J.R., Brown, J.S., & Yamashita, T. (2016). Marital quality, marital dissolution, and mortality risk during the later life course. *Social Science & Medicine*, 165, 119-127. [\[link\]](#)
- Ferguson-Cain, D. (2015). *A qualitative study of marriage and marital satisfaction of African American couples: Past and present*: Texas A&M University-Commerce. [\[link\]](#)
- Foran, H.M., Whisman, M.A. Beach, S.R.H. (2015). Intimate Partner Relationship Distress in the DSM-5. *Family process*, 5, 1-16. DOI: 10.1111/famp.12122. [\[link\]](#)
- Giorgi, A. (1975). An application of phenomenological method in psychology. *Duquesne Studies in Phenomenological Psychology*. 2 82-103. [\[link\]](#)
- Giorgi A. (1989). One type of analysis of descriptive data: Procedures involved in following a scientific phenomenological method. *Methods*. 1 (3) 39-61. [\[link\]](#)
- [Giorgi, A. \(2009\). *The descriptive phenomenological method in psychology: A modified Husserlian approach*: Duquesne University Press. \[\\[link\\]\]\(#\)](#)
- Gottman, J. M. (1993). A theory of marital dissolution and stability. *Journal of family psychology*, 7(1), 57. [\[link\]](#)
- Gottman, J.M.(1979). *Marital Interaction: Experimental Investigations*. New York: Academic Press. [\[link\]](#)
- Gürmen, M. S., & Rohner, R. P. (2014). Effects of marital distress on Turkish adolescents' psychological adjustment. *Journal of Child and Family Studies*, 23(7), 1155-1162. [\[link\]](#)
- Javanmard, G. H. and Garegozlo, R. M. (2013). The Study of Relationship between Marital Satisfaction and Personality Characteristics in Iranian Families. *Procedia-Social and Behavioral Sciences*, 84: 396-399. [\[link\]](#)
- Halford, W.K. (2001). *Brief couple therapy for couples*. New York: Guilford publications. [\[link\]](#)
- Halford, W.K., Hayes, S., Christensen, A., Lambert, M., Baucom, D.H., & Atkins, D.C. (2012). Toward making progress feedback an effective common factor in couple therapy. *Behavior Therapy*, 43(1), 49-60. [\[link\]](#)

- Jaremka, L.M., Glaser, R., Malarkey, W.B, & Kiecolt-Glaser, J.K. (2013). Marital distress prospectively predicts poorer cellular immune function. *Psychoneuroendocrinology*, 38(11), 2713-2719. [[link](#)]
- Javanmard, G. H. and Garegozlo, R. M. (2013). The Study of Relationship between Marital Satisfaction and Personality Characteristics in Iranian Families. *Procedia-Social and Behavioral Sciences*, 84: 396-399. [[link](#)]
- Kilmann, P. R. (2012). Personality and interpersonal characteristics within distressed marriages. *The Family Journal*, 20(2), 131-139. [[link](#)]
- Koivisto, K., Janhonen, S., & Väisänen, L. (2002). Applying a phenomenological method of analysis derived from Giorgi to a psychiatric nursing study. *Journal of advanced nursing*, 39(3), 258-265. [[link](#)]
- Lamela, D., & Figueiredo, B. (2016). Coparenting after marital dissolution and children's mental health: a systematic review. *Jornal de Pediatria (Versão em Português)*, 92(4), 331-342. [[link](#)]
- Migel, K. S. (2009). The Lived Experiences of Prenatal Stress and Mind-Body Exercises: Reflections of Post-Partum Women [dissertation]. Texas: The University of Texas Medical Branch. [[link](#)]
- Mohammadkhani, P., Khooshabi, K.S., Forouzan, A.Setareh., Azadmehr, H., Assari, S., & Lankarani, M.M. (2009). Associations Between Coerced Anal Sex and Psychopathology, Marital Distress and Non-Sexual Violence. *The journal of sexual medicine*, 6(7), 1938-1946. [[link](#)]
- Reid, R. C., Garos, S., & Carpenter, B. N. (2011). Reliability, validity, and psychometric development of the Hypersexual Behavior Inventory in an outpatient sample of men. *Sexual Addiction & Compulsivity*, 18(1), 30-51. [[link](#)]
- Seligman, M. E., Steen, T. A., Park, N., & Peterson, C. (2005). Positive psychology progress: empirical validation of interventions. *American psychologist*, 60(5), 410. [[link](#)]
- South, S. C., Krueger, R. F., & Iacono, W. G. (2011). Understanding general and specific connections between psychopathology and marital distress: a model based approach. *Journal of Abnormal Psychology*, 120(4), 935. [[link](#)]
- Stein, E. (2008). Zum Problem der Einfühlung. Gesamtausgabe Bd. 5, Freiburg: Verlag Herder. [[link](#)]
- Tavares, L.P., & Aassve, A. (2013). Psychological distress of marital and cohabitation breakups. *Social science research*, 42(6), 1599-1611. [[link](#)]
- Van manen M. 1997. *Researching lived experience: Human science for an action sensitive pedagogy*. London, Althouse press. [[link](#)]

Van Manen, M. (2016). *Researching lived experience: Human science for an action sensitive pedagogy*: Routledge. [\[link\]](#)

Whisman, M. A. (2007). Marital distress and DSM-IV psychiatric disorders in a population-based national survey. *Journal of Abnormal Psychology*, 116(3), 638. [\[link\]](#)

References in Persian

Bernstein, F.H., & Bernstein, M.B. (2003). *Communication-Therapeutic Behavior from a Behavioral Perspective (Translated by Hamid Reza Sohrabi)*. Tehran: Rasa Cultural Services Institute. (Release Date in original language, 1989). [\[link\]](#)

Ebrahimpour, D., Rad, F., & Taghipour, F. (2013). Social factors associated with marital maladjustment among couples referring to the Mashgin Shahr family court, *sociology studies*, 3, 9. [\[link\]](#)

Emami A. (2008). *What is the meaning of intentionality and why is it important?* Quarterly Mind, No. 34-35. [\[link\]](#)

Ezazi, Shahla. (2009). *Family Sociology*, Tehran: Enlighteners and Women's Studies. [\[link\]](#)

Fatehi Dehaghani, A., & Nazari, AS (2011). Sociological Analysis of Factors Affecting Couples' Towards Divorce in Isfahan Province. *Social Security Studies Journal*, 12, 49 – 2. [\[link\]](#)

Gholipur, S. (2018). *Document on the Promotion of the Status of Women and Family in Kermanshah Province*. Kermanshah Governorate's Office of Women's Affairs, 33. [\[link\]](#)

Krsul, J. (2015). *Qualitative Scanning and Research Design: Selection of Five Approaches*, Translation: Hassan. [\[link\]](#)

Moghaddamzadeh, A., Sadat Alavi T., Mazaheri, M. A., Hejazi Moughari, E., Salehi, K & Afrooz GH. (2019). Representation of individual factors affecting the probability of divorce: A phenomenological study. *Family Counseling and Psychotherapy*, 2, 115- 146. [\[link\]](#)

Palmer, R. (1998). *The Book of Hermeneutics*, Translation by Mohammad Saeed Hanayi, Tehran, Hermes, 136 -134. [\[link\]](#)

Statistical Yearbook of the State Registration Organization (2016). [\[link\]](#)

Zaki, M.A (2012). *Test and validation of self-esteem questionnaire among male and female students of Isfahan high schools*. *Methods and Psychological Models*, 2, 7, 63-85. [\[link\]](#).